

باطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را در باره گنج حضور و آموزش های که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

که تو آن هوسی و باقی هوش پوش
خویشن را کم کن، یاوه مکوش

مولانا

عكس نوشتہ ابيات ونكات انتخابي

برنامه ۱۹۵ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com

مولوی،
دیوان
شمس،
غزل
۴۸۰

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۵

بِه حَقِّ اَنكِه در این دل به جز وِلائی تو نیست
وَلِیِّ او نشوم، کاو ز اولیایِ تو نیست

وَلِی: مُجِب دوستدار، یار، مددکار

اولیا: جمع ولی

وِلا: دوستی، محبت،

خویشاوندی، مُلک و پادشاهی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۰

مباد جانم بی‌غم، اگر فدای تو نیست
مباد چشمم روشن، اگر سقّای تو نیست

وفا مباد، امیدم اگر به غیر تو است
خراب باد وجودم، اگر برای تو نیست

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵



مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۰

کدام حُسن و جمالی که آن نه عکس تو است؟
کدام شاه و امیری که او گدای تو نیست؟

قرآن کریم، سوره فاطر (۳۵)، آیه ۱۵

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.

«ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید.

اوست بی‌نیاز و ستودنی.»

رضا مده که دلم کام دشمنان گردد
بین که کام دل من بجز رضای تو نیست

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۰

**قضا نتانم کردن، دمی که بی تو گذشت
ولی چه چاره؟ که مقدور جز قضای تو نیست**

**دلا بباز تو جان را، بر او چه می لرزی
بر او ملرز، فدا کن چه شد؟ خدای تو نیست**

**ملرز بر خود تا بر تو دیگران لرزند
به جان تو که تو را دشمنی و رای تو نیست**

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

مسئولیت کیفیت هشیاری من: (۱) به عهده‌ی خودم
(۲) به عهده‌ی دیگران

تمرکز من در این لحظه: (۱) روی خودم
(۲) روی دیگران

ابزار مورد استفاده من در این لحظه:

(۱) فضاگشایی (در اطراف اتفاق این لحظه) و کن‌فکان

(۲) مقاومت (به اتفاق این لحظه) و استفاده از من
ذهنی و به ویژه ابزار ملامت

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

- ۱) انجام می‌دهم
- ۲) انجام نمی‌دهم

قانون جبران مادی و معنوی:

تعهد به الست و مرکز عدم:

۱) این لحظه ناظر مرکز عدم خودم با هشیاری حضور هستم. لحظه به لحظه با «بلی» گفتن به اتفاق این لحظه اقرار می‌کنم که از جنس زندگی هستم.

۲) این لحظه با مقاومت به اتفاق این لحظه از جنس «من ذهنی» یعنی جسم می‌شوم و انکار می‌کنم که از جنس زندگی یا خدا هستم.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامۀ ۸۹۵

اختیار و قدرت انتخاب:

- (۱) دست خودم (منبع: فضاگشایی)
- (۲) دست خودم با مقاومت و من ذهنی، یا دست دیگران از تقلید و واکنش به دیگران

دانش و سواد من:

- (۱) برای تغییر خودم از آن استفاده می‌کنم.
- (۲) برای تغییر خودم از آن استفاده نمی‌کنم.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

۱) برای هن اصلی

۲) برای هن ذهنی

برای کدام «من» کار می‌کنم؟:

۱) در این لحظه مستقر هستم

۲) در گذشته و آینده هستم

زمان:

شکر:

۱) از امکانات خودم (و دانش مولانا) برای بهتر کردن زندگی خودم با تمام توان، در عمل استفاده می‌کنم و شکرانه می‌دهم. میدانم که تحمیل عقاید خود به دیگران شکرانه نیست.

۲) عدم استفاده از امکانات خودم به طور کامل برای تغییر خودم، در عمل. خواندن اشعار مولانا برای بهتر کردن حال من ذهنی‌ام و شکرانه من خواندن این اشعار برای دیگران برای جلب توجه و تأیید خودم است.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۱۹۵

صبر: (۱) برای تغییر جنبه‌های مختلف زندگی خودم تابع صبرِ قانون قضا و کن‌فکان هستم.

(۲) برای تغییر جنبه‌های مختلف زندگی خودم تابع عجله و بی‌نظمی من ذهنی خود هستم.

(۱) خودم

(۲) دیگران

معیار من در زندگی:

بیان: (۱) بیان خودم با فضاگشایی و وصل شدن به زندگی (۲) نقل نوشته‌های دیگران به اسم خودم.

تحسین دیگران:

(۱) سبب بیرونی است برای کار بیشتر روی خودم (دید حضور)

(۲) گم شدن در فکرهای تحسین‌آمیز و درست کردن یک من

ذهنی استاد (دید من ذهنی)

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

رنگ، دیگر شد، ولیکن جان پاک
فارغ از رنگ است و، از ارکان و خاک

تن‌شناسان زود ما را گم کنند
آب‌نوشان ترکِ مَشک و خُم کنند

جان شناسان از عددها فارغند
غرقه‌ی دریایِ بی‌چونند و چند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۸۹_۳۱۹۱

گنجِ حضور، پروریز
شهبازی، پرنامه ۸۹۵

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت

۳۱۹۲_ ۳۱۹۳

جان شوو، از راهِ جان، جان را شناس

یارِ بینش شو، نه فرزندِ قیاس

چون مَلک با عقل یک سررشته‌اند
بهر حکمتِ راه، دو صورت گشته‌اند

آن مَلَكِ چون مرغ، با او پَر گرفت
وین خَرَدِ بگذاشت پَر و، فر گرفت

لاجرم هر دو مُناصِر آمدند
هر دو خوش رو، پشتِ همدیگر شدند

فَرّ: شکوه

مُناسِر: یاور و پشتیبان

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۹۵_۳۱۹۴

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۹۸_۳۱۹۶

هم مَلَك، هم عقل، حق را واجدی
هر دو، آدم را مُعین و ساجدی

نفس و شیطان بوده ز اوّل
واحدی

بوده آدم را عدو و حاسدی

آنکه آدم را بَدَن دید او رَمید
و آنکه نور مؤتمن دید، او خَمید

مؤتمن: مورد اعتماد

واجد: دازنده، انسان به حضور رسیده،
از نامهای خداوند است، کسی که دارای

وَجَد است

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

آن دو، دیده‌روشان بودند ازین
وین دو را دیده ندیده غیر طین
این بیان اکنون چو خر بر یخ بماند
چون نشاید بر جهود انجیل خواند

طین: گل

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت

۳۱۹۹_۳۲۰۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

کی توان با شیعه گفتن از عُمَر؟
کی توان بَرَبَط زدن در پیشِ کَر؟

بَرَبَط: نوعی ساز

لیک گر در ده به گوشه یک کس است
های هویی که برآوردم، بس است

مُستحقِّ شرح را، سنگ و کلوخ

ناطقِ گردد، مُشرِّح با رُسوخ

رُسوخ: نفوذ کردن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۰۳_۳۲۰۱

مَرِ عَاشِقَانِ رَا پَنَدِ كَسِ هَرِ گَزِ نَبَاشَدِ سَوَدَمَنَدِ
نِی آن چنان سِیلی ست این ، كِش كَسِ تَوَانَدِ كَرَدِ بَنَدِ

كِش: كه آن را

ذوقِ سَرِ سَرْمَسْتِ رَا هَرِ گَزِ نَدَانَدِ عَاقِلِی
حَالِ دِلِ بِی هُوشِ رَا هَرِ گَزِ نَدَانَدِ هُوشْمَنَدِ

مولوی، دیوان شمس، غزل 532

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

بیزار گردند از شهی، شاهان اگر بویی بَرند
زان باده ها که عاشقان در مجلسِ دل می خورند

مولوی، دیوان شمس، غزل 532

در دو جهان بَنگَرند، آنکه بدو تو بَنگَری
خسروِ خسروان شود، گر به گدا تو نان دهی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۸۳

خسرو، وداع مُلک خود از بهر شیرین می کُند
فرهاد هم از بهر او بر کوه می کوبد کُند

کلند: کلنگ

مولوی، دیوان شمس، غزل 532

کُنج حضور، پرویز سُهبازی، برنامه ۸۹۵

مجنون ز حلقه‌ی عاقلان از عشقِ لیلی می‌رمد
بر سبلیتِ هر سرکشی، کرده‌ست وامق ریش‌خند

ریش‌خند: خنده‌ی تمسخر

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۲

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۵



افسردہ آن عمری کہ آن بگذشت بی آن جانِ خوش
ای گندہ آن مغزی کہ آن غافل بُود زین لورگند

لورگند: زمینی کہ آن را سیلاب کنده و گود کرده باشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۲

ای عشقِ مے کُنْ حُکْمِ مَر، ما را ز غیرِ خود پِیرِ
ای سیلِ مے غری بَغْر، ما را به دریا مے کشی

مولوی، دیوان شمس، ترجیع ۲۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

بشنو اکنون قصه‌ی آن رهروان
که ندارند اعتراضی در جهان

ز اولیا اهل دعا خود دیگرند
که همی‌دوزند و گاهی می‌درند

قوم دیگر می‌شناسم ز اولیا
که دهانشان بسته باشد از دعا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۸۸۰-۱۸۷۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

از رضا که هست رامِ آن کرام جُستنِ دفعِ قضاشان شد حرام

کرام: جمع کریم به معنی بزرگوار، بخشنده، جوانمرد

در قضا ذوقی همی بینند خاص کفرشان آید طلب کردن خلاص

حُسْنِ ظَنِّی بر دلِ ایشان گشود که نیوشند از غمی جامه‌ی کبود

مولوی، مشنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۸۸۱-۱۸۸۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۲۵-۶۲۳

بنگر این گشتی خَلقان غرقِ عشق

ازدهایی گشت گویی حلقِ عشق

ازدهایی ناپدید دلربا

عقل همچون کوه را او کهربا

عقل هر عطار کاگه شد ازو
طبله‌ها را ریخت اندر آبِ جو

طبله: صندوقچه

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

رَو كَزِينِ جَو بَرَنِيَايِي تَا اَبَد
لَمْ يَكُنْ حَقًّا لَهُ كُفُوًّا أَحَدًا

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۶

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»

«و نه هیچ کس همتای اوست.»

قرآن کریم، سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

عمر که بی عشق رفت، هیچ حسابش مگیر آب حیاتست عشق، در دل و جانش پذیر

گنج
حضور،
پرویز
شهبازی
، برنامه
۸۹۵

مولوی،
دیوان
شمس،
غزل
۱۱۲۹



از خدا غیرِ خدا را خواستن
ظَنُّ افزونگی‌ست و، کُلُّی کاستن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳



تو همه طمع بر آن نه، که دَرُو نیست امیدت
که ز نومیدیِ اوّل تو بدین سوی رسیدی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۲۰

گنج حضور، پرویز، شهبازی، برنامه ۸۹۵

این آسمان گر نیستی سرگشته و عاشق چو ما
زین گردش او سیر آمدی گفتی: بَسَسْتَم چند چند!

عالم چو سُر نایی و او در هر شکافش می دَمَد
هر ناله‌ای دارد یقین، زان دو لب چون قند، قند

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۳۲

می بین که چون در می دهد در هر گلی، در هر دلی
حاجت دهد، عشقی دهد، کافغان برآرد از گزند

دل را ز حق گر بر کنی بر کی نهی آخر بگو؟
بی جان کسی که دل از او، یک لحظه بر تانست کند

من بس کنم، تو چُست شو، شب بر سر این بام رو
خوش غُلغُلی در شهر زن، ای جان به آواز بلند

غُلغُل زدن: بانگ و آواز برآوردن، شور و غوغا کردن

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۸۰

تا دلبر خویش را نبینیم جز در تگِ خونِ دل نشینیم

نشینیم: نشینیم

ما به نشویم از نصیحت چون گمره عشقِ آن بهینیم

بهین: گزیده‌ترین، بهترین

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۸۹۵

تا با تو قرین شدست جانم
هر جا که روم، به گلستانم

تا صورتی تو قرین دل شد
بر خاک نیم، بر آسمانم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۶۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵



مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۲۷

هر جا که بینی شاهی، چون آینه پیشش نشین
هر جا که بینی ناخوشی، آینه درکش در نَمَد

شاهد: زیارو

آینه در نَمَد کشیدن: منظور روی تافتن و چشم بر هم نهادن

خونِ ما بر غمِ حرام و خونِ غم بر ما حلال
هر غمی کو گِردِ ما گردید، شد در خونِ خویش

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۴۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

ننگرم کس را و گر هم پینگرم او بهانه باشد و تو منظرم

مَنْظَر: جای نگریستن و نظر انداختن

عاشقِ صُنْعِ توأم در شُکر و صبر
عاشقِ مصنوعِ کی باشم چو گُبر؟

شُکر و صبر: در این جا کنایه از نعمت و بلاست.

گنج

صُنْع: آفرینش

گُبر: کافر

حضور،

مصنوع: آفریده، مخلوق

پرویز

شهبازی،

عاشقِ صُنْعِ خدا با فر بُود
عاشقِ مصنوعِ او کافر بُود

برنامه

۸۹۵

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۳۶۱-۱۳۵۹

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۷۸

ای بسا کس را که صورت، راه زد قصید صورت کرد و، بر لله زد

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۸۹۵



هزار ابرِ عنایت بر آسمانِ رضا است
اگر بیازم از آن ابر بر سترت بازم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۲۳

یکی لحظه از او دوری نباید
کز آن دوری خرابی‌ها فرزاید

مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۸۲



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵



مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۲۵۸-۱۲۵۹

گر قضا پوشد سیه، همچون شبَت
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

گر قضا صد بار، قصدِ جان کند
هم قضا جانت دهد، درمان کند

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۷۷-۵۷۵

در حیا پنهان شدم همچون سِجاف
ناگهان بجهم ازین زیرِ لحاف

سِجاف: پارچه یا نوارِ باریکی که در حاشیه‌ی لباس بدوزند،
درزِ جامه، شکافِ بینِ پرده، فرجه‌ی بینِ دو پرده.

ای رفیقان، راهها را بسن یار
آهویِ لَنگیم و او شیرِ شکار

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟
در کفِ شیرِ نرِ خون‌خواره‌ای

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۹۵

وقتِ آن آمد که من عریان شوم
نقش بگذارم، سراسر جان شوم

ای عدوِّ شرم و اندیشه بیآ
که دریدم پرده‌ی شرم و حیا

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۶۱۴-۶۱۳

حدیث

« الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الْإِيمَانَ. »

«شرم، بازدارنده‌ی ایمان است.»

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۸۹۵

او ندارد خواب و خور، چون آفتاب
روحها را می کند بی خورد و خواب

که بیا من باش یا همخوی من
تا ببینی در تجلی روی من

ور ندیدی، چون چنین شیدا شدی؟
خاک بودی، طالب احیا شدی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۷۸-۵۸۰

#آیه_قرآن

«... لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ...»

(نه خواب سبک او را فرا می‌گیرد و نه خواب سنگین.)

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۵

«... وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ...»

«... و می‌خوراند و به طعامش نیاز نیست...»

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۱۴

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند

دشمنی داری چنین در سرّ خویش
مانع عقل ست و، خصمِ جان و کیش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۰۵۳-۴۰۵۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

چون زنده مُرده بیرون می کند نفسِ زنده سویِ مرگی می تَنَد

می تَنَد: می گراید

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

گنج حضور پرویز شهبازی برنامہ، ۸۹۵



یک نَفَس حمله کند چون سوسمار
پس به سوراخی گریزد در فرار

در دل، او سوراخ ها دارد کنون
سَر ز هر سوراخ می آرد برون

نام پنهان گشتن دیو از نفوس
واندر آن سوراخ رفتن، شد خُنوس

خُنوس: آشکار شدن و سپس بسیار پنهان گشتن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۰۵۸-۴۰۵۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

که خُنوسش چون خُنوسِ قُنْفُذست
چون سرِ قُنْفُذ ورا آمدُ شد است
قُنْفُذ: خارپشت

که خدا آن دیو را خَنّاس خواند
کو سرِ آن خارپشتک را بماند

خَنّاس: آشکار شونده و سپس پنهان شونده.

می نهمان گردد سرِ آن خارپشت
دَم به دَم از بیمِ صَيّادِ دُرُشت

دُرُشت: خشن، ناهموار، حجیم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۰۵۹-۴۰۶۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

#آیه_قرآن

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»
«بگو: من پناه می‌جویم به پروردگار آدمیان.»

«مَلِكِ النَّاسِ»
«پادشاه آدمیان.»

«إِلٰهِ النَّاسِ»
«یکتا معبود آدمیان.»

«مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ»
«از شرّ آن وسوسه‌گر آشکار شونده و بسیار نهمان شونده.»

«الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»
«وسوسه‌گری که در دل مردمان وسوسه می‌کند.»

«مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»
«چه آن وسوسه‌گر (شیطان) از جنس جن باشد و یا از نوع انسان.»

قرآن کریم، سوره ناس (۱۱۴)، آیات ۱ تا ۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

تا چو فرصت یافت سر آرد بُرون
زین چنین مگری شود مارش زبون

گر نه نفس از اندرون راهت زدی
رهزنان را بر تو دستی کی بُدی؟

زان عَوَانِ مُقْتَضٰی که شهوت است
دل اسیرِ حرص و آز و آفت است

مُقْتَضٰی: خواهش گر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۰۶۲-۴۰۶۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

زان عَوَانِ سِرِّ، شدى دزد و تباه

تا عوانان را به قهرِ توست راه

عَوَان: مأمور

در خبر بشنو تو این پند نکو
بَيْنَ جَنبِيْكُمْ لَكُمْ اَعْدَى عَدُو

#حدیث

«اَعْدَى عَدُوْكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنبِيْكَ»

«سرسخت ترین دشمن تو، نفس تو است که در

میان دو پهلویت (درونت) جا دارد.»

تو این اندرز خوب را که در یکی از احادیث شریف آمده بشنو و به آن عمل کن: «سرسخت ترین دشمن شما در درون شماست.»

طَمَطْرَاقِ اَيْنَ عَدُوْ مَشْنُو، گریز
کو چو ابلیس است در لَجِّ و ستیز

طَمَطْرَاق: سروصدا، نمایش شکوه و جلال، آوازه، خودنمایی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۰۶۷-۴۰۶۵ گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

بر تو او، از بهر دنیا و نبرد
آن عذابِ سَرْمَدی را سهل کرد

سَرْمَدی: همیشگی، جاودان

چه عجب گر مرگ را آسان کند
او ز سِحْرِ خویشت، صد چندان کند

سِخْر، گاهی را به صنعت گُه کند
باز، کوهی را چو گاهی می‌تند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۰۷۰-۴۰۶۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

زشت ها را نغز گرداند به فن
نغزها را زشت گرداند به ظن

نغز: خوب، نیکو، لطیف

کارِ سحر اینست کو دم می زند
هر نفس، قلبِ حقایق می کند

قلب: تغییر دادن و دگرگون کردن چیزی، واژگون ساختن چیزی

آدمی را خر نماید ساعتی
آدمی سازد خری را، و آیتی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۳-۴۰۷۱

این چنین ساحر درون توست و سِرِّ
إِنَّ فِي الْوَسْوَاسِ سِحْرًا مُّسْتَتِرًّا

«چنین ساحری در باطن و درون تو نهان است، همانا در وسوسه‌گری نفس، سحری نهفته شده است.»

اندر آن عالم که هست این سحرها
ساحران هستند جادویی‌گشا

اندر آن صحرا که رُست این زهرِ تر
نیز رویده‌ست تریاق ای پسر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۰۷۶-۴۰۷۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

گویدت تریاق: از من جو سپر که ز زهرم من به تو نزدیکتر

تریاق: ترکیبی از داروهای مسکن و مخدر که در طبّ قدیم به عنوان ضد درد و ضد سم به کار میرفته، پادزهر.

گفت او، سحرست و ویرانی تو
گفت من، سحرست و دفع سحر او

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۰۷۸-۴۰۷۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

بر خارپشتِ هر بلا خود را مزن تو هم، هَلا!
ساکن نشین، وین ورد خوان: جاءَ القضا ضاقَ الفضا

«چون قضا آید، فضا تنگ می‌شود.»

هَلا: به هوش باش

فرمود ربّ العالمین با صابرانم همنشین
ای همنشینِ صابران افرغْ عَلَینا صَبِرنا

«بر ما شکیبایی ببار و ما را ثابت‌قدم گردان.»

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

گفت پیغمبر: مَرِ آن بیمار را این بگو کای سهل کن دشوار را

سهل کن: آسان کننده
«پروردگارا در سرای دنیا بر ما خیر و نیکی ارزانی دار، و در سرای آخرت نیز خیر و نیکی بر ما عطا فرما.»

آتِنَا فِي دَارِ دُنْيَانَا حَسَنًا
آتِنَا فِي دَارِ عَقْبَانَا حَسَنًا

#آیه_قرآن

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۵۵۲-۲۵۵۱

«... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا
عَذَابَ النَّارِ»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

«... پروردگارا در دنیا، به ما نیکی عطا فرما و در آخرت
نیز نیکی ارزانی دار و ما را از کیفر دوزخ مصون دار.»

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۱

راه را بر ما چو بُستان کن لطیف
منزلِ ما، خود تو باشی ای شریف

شریف: بزرگوار، بلند قدر

مؤمنان در حشر گویند: ای مَلَك
نی که دوزخ بود راهِ مَشْتَرَك؟

مؤمن و کافر بر او یابد گذار
ما ندیدیم اندرین ره، دود و نار

نار: آتش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۵۵۳-۲۵۵۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

نك بهشت و بارگاهِ ایمنی پس کجا بود آن گذرگاهِ دنی؟

دنی: پست، ناکس، حقیر

پس مَلک گوید که آن رَوْضه‌ی خُضر
که فلان جا دیده‌اید اندر گذر

خُضر: سبز

رَوْضه: باغ؛ بهشت

دوزخ آن بود و، سیاستگاهِ سخت
بر شما شد باغ و بُستان و درخت

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۵۵۸-۲۵۵۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

چون شما این نفسِ دوزخِ خوی را آتشِ گبرِ فتنه‌جوی را

گبر: کافر

نفسِ دوزخِ خوی: نفسِ اماره که صفتِ دوزخی دارد.

جهدها کردید و او شد پُر صفا

نار را گشتید از بهرِ خدا

آتشِ شهوت که شعله می‌زدی

سبزه‌ی تقوی شد و نور هدی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۵۵۹-۲۵۶۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

آتشِ خشم از شما هم حِلْم شد
ظلمتِ جهل از شما هم عِلْم شد

مِلم: بردباری، شکیبایی

آتشِ حرص از شما ایثار شد
و آن مَسد چون خار بُد، کُلزار شد

چون شما این جمله آتش های خویش
بهرِ حق کُشتید جمله پیشِ پیش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۵۶۴ - ۲۵۶۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

در تَرَدُّد مانده‌ایم اندر دو کار

این تَرَدُّد کی بود بی اختیار؟

این کنم یا آن کنم او کی گُود؟

که دو دست و پای او بسته بُود

هیچ باشد این تَرَدُّد در سَرَم؟

که رَوَم در بحر یا بالا پَرَم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۰ - ۴۰۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

این تردّد هست که مَوْصِلِ رَوْمِ
یا برای سِحْرِ تَا بَابِلِ رَوْمِ

پس تردّد را بیاید قدرتی
ورنه آن خنده بود بر سَبَلَتی

بر قضا کم نه بهانه. ای جوان
جرم خود را چون نهی بر دیگران؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۱۳ - ۴۱۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

نعلِ او هست آن تَرَدُّد در دو کار
این کنم یا آن کنم؟ هین هوش دار

آن بکن که هست مُخْتارِ نَبی
آن مکن که کرد مجنون و صَبی

حُفَّتِ الْجَنَّةُ، به چه مَحْفُوفِ گشت؟
بِالْمَكَارِهِ که ازو افزود گشت

حدیث:

«حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده، و دوزخ در شهوات»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۴ - ۱۶۲

گنج مضمون پرویز شهبازی برنامه ۱۹۵

بی مرادی شد قلاووزِ بهشت
حُفَّتِ الْجَنَّةُ سَنُو آی خوش سیرِشت

قلاووز: پیشاهنگ؛ پیشرو لشکر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵



جَوْقِ جَوْقِ وَ. صَفْ صَفْ اَز حَرَصِ وَ شَتَابِ مُخْتَرِ زِ آتَشِ. كَرِيْزَانِ سَوِيْ اَبِ

جَوْقِ جَوْقِ: دسته‌دسته؛ جمعِ جَوْقِ اَجْوَاقِ است مُخْتَرِ: دوری‌کننده؛ پرهیزکننده

لَا جَرَمَ. زِ آتَشِ بَر اَوْر دَنْدِ سَرِ

اِغْتِبَارِ اَلْاِعْتِبَارِ اِي بِيْ خَبِرِ

اِعْتِبَارِ اَلْاِعْتِبَارِ: عبرت بگیر، عبرت بگیر.

بَانِكِ مِي زِدِ آتَشِ اِي كِيْجَانِ كَوْلِ
مِنْ نِيْ اَمِ آتَشِ، مِنْمِ چَشْمِهِي قَبُوْلِ

كَوْلِ: ابله؛ نادان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۴۳۵-۴۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، بر نامه ۸۹۵

نعره‌ی لاضیر بشنید آسمان چرخ. گویی شد پی آن صَوْلجان

صولجان: معرّب پوگان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۲۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، بر نامه ۸۹۵

نعره‌ی لاضیر بر گردون رسید هین بپر که جان ز جان‌کندن رهید

ضیّر: ضرر ؛ ضرر (ساندن)

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۳۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵



بر هر چه همی لرزی، می‌دان که همان ارزی
زین روی دلِ عاشق از عرشِ فزون باشد

آن را که شفا دانی. دردِ تو از آن باشد
و آن را که وفا خوانی. آن مکر و نُسون باشد

مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۰۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، بر نامه ۸۹۵

كَيْفَ يَلْقَاهُ غَيْرُهُ كُلُّ مَنْ غَيْرُهُ فَنَا

تو بیا بی تو پیش من. که تو نامحرمی تو را

چگونه جز او با او دیدار کند که همه چیز جز او فانی است.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

زخمِ نیش، امّا چو از هستی^۴ توست

غم قوی باشد، نگردد درد سُست

شرحِ این، از سینه بیرون می‌جهد

لیک می‌ترسم که نومی‌دی دهد

نی مشو نومی‌د و خود را شاد کن

پیشِ آن فریادرس. فریاد کن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۰-۳۲۵۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

کایِ مُحِبِّ عَفُو. از ما عَفُو کُن

ای طیبِ رنجِ ناسورِ کُهن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵



وقتی دچار اعتراضات من‌ذهنی و هیجانات منفی آن می‌شویم، مثل رنجیدن و خشمگین شدن، این‌ها ما را از جنس من‌ذهنی می‌کند و نمی‌گذارد که ما از جنس زندگی بشویم تا زندگی بتواند به ما کمک کند، هرگز عصبانی نشوید. هرگز هیجانات من‌ذهنی را به درونتان راه ندهید. مثل خشمگین شدن، رنجیدن، کینه‌ورزی، نالیدن، شکایت کردن، اعتراض کردن، مقاومت و قضاوت کردن، دست کمک و یاری طلبیدن به همانیدگی‌ها دراز کردن، این‌ها نمی‌توانند به شما کمک کنند بلکه دشمنان شما هستند.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

مولانا به ما نشان می‌دهد که این مقاومت
و سبک زندگی ما غلط است باید رها کنیم
و نترسیم، این که ما می‌خواهیم آبروی
مصنوعی من‌ذهنی را حفظ کنیم، ما حتی
خجالت می‌کشیم به مردم بگوییم ما مولانا
می‌خوانیم، آقا شما که اصلاً قابل مولانا
نیستید، می‌ترسیم، نترسیم که آبروی‌مان
برود، این آبرو نیست، آبروی واقعی این
است که انسان به زندگی زنده بشود، آن
آبرو است.

از نظرِ من ذهنی ما قابلِ خداوند
نیستیم، برای این که ما یک چیزِ حقیری
هستیم خداوند چیزِ بزرگ، در حالتی که
ما خودش هستیم، شما بدانید که با
بافت من ذهنی، با باورهای او به قابلیت
نخواهید رسید یعنی ما با من ذهنی
هیچ موقع نخواهیم دانست یا قبول
نخواهیم کرد که قابل زنده شدن به
خداوند هستیم.

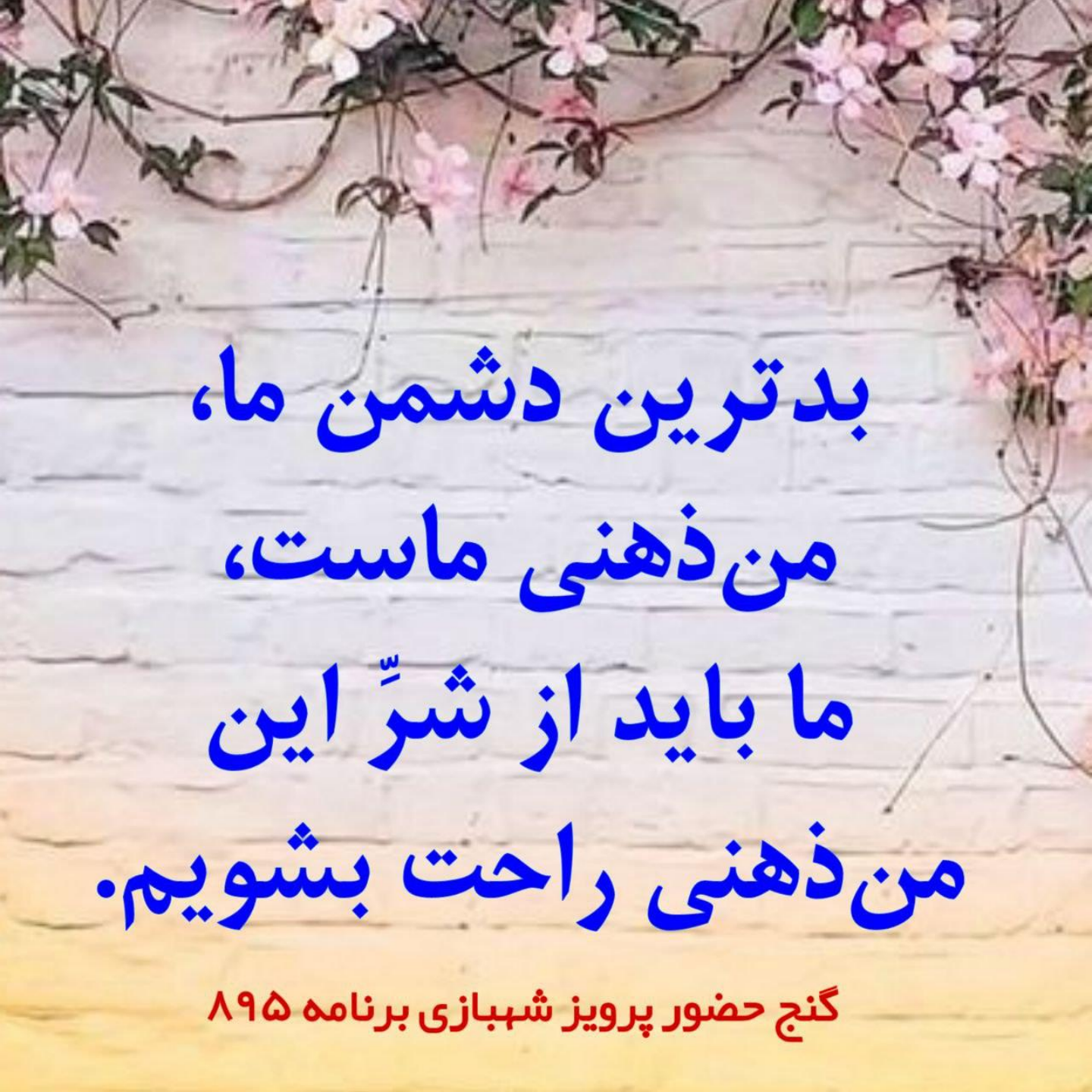
شما مهم‌ترین آدم دنیا برای خودتان
هستید. مبادا به وسیله من ذهنی خودتان
را تحقیر کنید و بگویید که: «من چه کسی
هستم حالا، این همه مردم باسوادتر و
مهم‌تر از من وجود دارد، این‌ها باید اول
بروند به حضور برسند»، نه، شما در هر
موقعیتی هستید، مهم‌ترین آدم هستید،
شما باید روی خودتان کار کنید و
نگذارید ابلیس یا شیطان که از جنس
من ذهنی است شما را در تردّد (شک و
تردید) بیندازد.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

وقتی من ذهنی هستیم، من ذهنی را
نمی‌خواهیم ببازیم فکر می‌کنیم
داریم می‌میریم، ولی وقتی فضا را
باز می‌کنیم متوجه می‌شویم که
از جنس خداوند هستیم و خداوند
زنده است، نمرده، پس به صورت او
ما می‌توانیم من ذهنی را بیندازیم.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامہ ۸۹۵

امیدوارم شما با این شعرها به
جایی برسید که آماده بشوید، یعنی
دل شما، مرکز شما آماده شود که
عدم را نگه دارد و تمام اجسام را
که می خواهند جسم شما بشوند
آن‌ها را بدهید و عدم یعنی زندگی
را بگیرید، من ذهنی را بدهید، به
خداوند زنده شوید.



بدترین دشمن ما،
من ذهنی ماست،
ما باید از شرّ این
من ذهنی راحت بشویم.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

تنها باشندهای که دوست و یاور زندگی
یا خداوند نیست، من ذهنی ماست،
مولانا به اشتباه عمومی و طولانی
انسان را در ذهنش اشاره می کند که
من ذهنی اش را خودش می داند و
خود زندگی، یا هشیاری، یا خداوند را
که اصلش است خودش نمی داند.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

در ما یک من‌ذهنی وجود دارد که دشمن همه‌چیز
ماست. من‌ذهنی از جنس شیطان است و یک شریک
دارد، یک قسمت اصلی‌اش است که آن فضای دردش
است. چون با هر چیزی که ما هم‌هویت شدیم ایجاد درد
کرده و ما با درد هم همانیده شدیم، در نتیجه انسان‌ها،
در نفس‌شان، هم همانیدگی دارند، هم درد و این درد،
درد می‌خواهد، بعضی موقع‌ها یک مُود سنگین، یک
سایهٔ سنگینی از غم روی ما می‌افتد. چه کسی این را
ایجاد کرد؟ او آمد یک کاری کرد. یک کسی یک حرفی
زد به ما برخورد، در نتیجه درد بزرگی در ما بیدار شد و
رفت. ما می‌گوییم که ایشان چون این حرف را زدند، من
این‌طوری شدم. نه ایشان این حرف را نزدند از درون، آن
سوسمار (من‌ذهنی) گازت گرفته است.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

وقتی به صورت حضور و هشیاری، در این لحظه با مرکز عدم، روی خودمان قائم می‌شویم، عقل کل با ماست، وقتی به صورت من‌ذهنی بلند می‌شویم در واقع مثل این‌که شیطان بلند می‌شود، کارهای شیطانی می‌کنیم و می‌دانیم شیطان کارش، در هر جنبه‌ای، حسادت، ضربه زدن و ضرر زدن به ماست، پس ما وقتی به صورت من‌ذهنی بلند می‌شویم به خودمان ضربه می‌زنیم.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

انسان‌ها در بیرون که از جنس
من‌ذهنی هستند، از طریق قرین، ما
را وسوسه می‌کنند، به مرکز ما حمله
می‌کنند، همین‌طور ما به مرکزمان،
با من‌ذهنی خودمان حمله می‌کنیم.
شما حالا متوجه می‌شوید چرا خداوند
که در مرکز ماست ما از او بی‌خبریم.
به‌خاطر وسوسه‌های من‌ذهنی خودمان
و وسوسه‌های من‌های بیرون.

وقتی یک دردی می‌آید نگذارید که
به همه شئونات زندگی‌تان پخش
بشود، همان‌جا محاصره کنید، نگه
دارید و فضا را باز کنید. بگذارید شما
آن موضوع را حل کنید. نروید به همه
بگویید، عصبانی بشوید، به همه داد
بزنید، یعنی پخش نکنید در تمام
بدنتان، این کار را نکنید.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

حالت همانیدگی ما و این که تصویر
ذهنی بشویم، در این جهان موقتی
بوده، ولی ما متأسفانه دائمی‌اش
کردیم و باید از این خواب و تصورات
باطل بیدار شویم. پرستش چیزهایی
که ذهن نشان می‌دهد، بت پرستی
است و بلافاصله ما باید دست به کار
شویم و مرکزمان را عدم کنیم.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۱۹۵

وقتی که مرکز را مجدداً هشیارانه با عمل
تسلیم یا فضاگشایی در اطراف اتفاق این
لحظه عدم می‌کنیم، در این صورت زندگی ما
را از من ذهنی می‌زایاند و دوباره تبدیل به
همان عدم و از جنس زندگی می‌کند، برای
همین ما به این جهان آمدیم، در حالی که
مرکزمان عدم است و هشیار به این موضوع
هستیم و دیگر به جهان متکی نیستیم.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

من ذهنی، اصلِ وجودش برای این
است که خداوند را **انکار** می‌کند و
می‌گوید «من» هستم، شما می‌بینید
وقتی به صورت من ذهنی بلند
می‌شویم، ما چه مسائلی به وجود
می‌آوریم، من ذهنی دایما در حال
ایجادِ مانع، مسئله و دشمن است که
هر سه این‌ها دردساز هستند.

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵

الآن می فهمیم که وقتی يك چیز آفل را شناسایی
می کنیم، متوجه می شویم مرکزمان عدم شد یعنی
آن «نه چیز» یا بی فرمی یا هر چیزی که اسمش را
می گذارید، خداوند، خودش را به ما نشان می دهد،
می گوید من تو هستم. وقتی مرکز ما حقیقتاً عدم
بشود، داریم تجربه می کنیم که ما دیگر این من ذهنی
نیستیم بلکه همین خداوند یا زندگی هستیم.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵



انسان شناسایی نمی‌کند، از قدرت انتخابش استفاده نمی‌کند و به جبر و تنبلی و تقصیر قضا یا خداوند بسنده می‌کند یا به گردن دیگران می‌اندازد. این که ما حقیقتاً باید تمرکز خودمان روی خودمان باشد و بگوییم ما چه می‌خواهیم، از امکانات مادی و معنوی‌مان در جهت پیشرفت خودمان استفاده کنیم و گردن دیگران نیندازیم، اول بگوییم که آیا من می‌خواهم حقیقتاً به آن منظوری که برای این آمده‌ام زنده بشوم؟ کاری با دیگران ندارم، تقلید هم نمی‌کنم، واکنش هم نمی‌کنم، دنبال دیگران هم نیستم، من چه می‌خواهم؟ این را روی کاغذ بنویسد

گنج حضور پرویز

من چه می‌خواهم؟

شهبازی برنامه ۸۹۵

گنج حضور

پرویز

شهبازی

برنامه ۸۹۵

به محض این که ما
بخواهیم از فضای
ذهن بیرون بیاییم
یعنی از همانیدگی‌ها
جدا بشویم درد
شدیدی ما را می‌گیرد،
این درد شدید باید
هشیارانه باشد.



هرچیزی که ذهن نشان
بدهد و شما بخواهید با آن
همانیده بشوید، بتواند بیاید
مرکزِ شما، غیر است، غیر از
خدا همه چیز غیر است.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵



شما به وسیله آن چیزی
که به شما درد می دهد
یعنی من ذهنی، از دست
من ذهنی رها نخواهید شد.

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۵

من ذهني مايك درد قديمي است
که نسل به نسل منتقل می شود و
ما به فرزندان مان منتقل می کنیم،
نسل به نسل، به ما هم منتقل شده است،
ما من ذهني مان را خود مان می دانيم.

گنج حضور پرويز شهبازي بر نامه ۸۹۵

مدت‌های طولانی است که ما در این جهان
عذاب می‌کشیم و درد را به جای شادی زندگی
گرفته‌ایم فقط برای این که بتوانیم با چیزی
همانیده بشویم؛ چون من ذهنی می‌خواهد
با چیزی همانیده بشود و کو درد باشد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵



یک عده‌ای فکر می‌کنند که باید من‌ذهنی داشته باشند، با دید من‌ذهنی در این دنیا باید سختی بکشند تا در آن دنیا به آرامش و راحتی برسند. ولی در اصل این‌طوری نیست، در اصل این‌طوری است که ما می‌توانیم فضاگشایی کنیم، در این جهان راحت باشیم، در آن جهان هم راحت باشیم.

پس شما نباید فکر کنید که اگر با من‌ذهنی سختی ایجاد کردید، در اثر فریب من‌ذهنی یا حماقت من‌ذهنی دچار سختی شدید، این نشان این است که در آن دنیا به راحتی خواهید رسید.

شما درد را ترجیح می‌دهید یا خدا را؟
بیشتر مردم درد را ترجیح می‌دهند و
دردهای زندگی با من‌ذهنی، دردهای
حاصل در زندگی خانوادگی، زناشویی،
برخورد با فرزند، دردهای مربوط به کار
و مصیبت‌های دیگر را زندگی می‌پندارند.

**اگر به خاطر خدا زندگی نمی‌کنید؛ تمام وجودتان
برای خدا نیست؛ پس باید درد بکشید.**

گنج حضور، پروین شهبازی، پرتالمه ۸۹۵

یکی از مؤلفه‌های مهم من‌ذهنی یا خاصیت‌های
مهمش خواستن هست، دائماً می‌خواهد. علت
این‌که ما از یک فکری به فکری دیگر می‌پریم،
اینست که می‌خواهیم. چه چیزی را می‌خواهیم؟
همانیدگی‌ها را می‌خواهیم. الآن به خودمان
تلقین می‌کنیم که نه، ما دیگر همانیدگی‌ها را
نمی‌خواهیم؛ برای این‌که اگر این کار را ادامه
بدهیم، داریم دشمنان را زنده می‌کنیم و به
کام دشمن خود کار می‌کنیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵


یادمان باشد وقتی دچار اعتراضاتِ من‌ذهنی
و هیجانات منفی آن مثل رنجیدن و خشمگین
شدن می‌شویم این‌ها ما را از جنسِ من‌ذهنی
می‌کنند و نمی‌گذارند از جنسِ زندگی بشویم
تا زندگی بتواند به ما کمک کند.

هرگز عصبانی نشوید. هرگز هیجاناتِ من‌ذهنی
را به درون‌تان راه ندهید؛ مثل خشم، رنجش،
کینه‌ورزی، نالیدن، شکایت و اعتراض، مقاومت
و قضاوت، دوباره یاری‌طلبیدن از همانیدگی‌ها
این‌ها نمی‌توانند به شما کمک کنند؛ چون این‌ها
دشمنان شما هستند.

اگر کسی دچار درد می‌شود، عقب بکشد،
فضا را باز کند، خواهد دید که فضای درد
درونی است، دیو درونی است، دارد به
خودش حمله می‌کند.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۵



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com